TRANSCRIPT · EPISODE 243

Short Stories with Peter: Anansi and the Pot of Wisdom

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

79 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Welcome to Short Stories with Peter.

به Short Stories with Peter خوش آمدید.

Today's story is a traditional Akan tale from West Africa, about Anansi and the Pot of Wisdom.

داستان امروز یک افسانه سنتی آکان از غرب آفریقا درباره آنانسی و کوزه خرد است.

Listen to the forest, and listen to what Anansi wants to do with all the wisdom in the world.

به جنگل گوش دهید و ببینید آنانسی می‌خواهد با تمام خرد جهان چه کند.

Long ago, the village was quiet, and the sun was warm.

روزگاری دور، روستا آرام و خورشید گرم بود.

There lived a man called Father Anansi.

مردی به نام پدر آنانسی آنجا زندگی می‌کرد.

He had all the wisdom in the world.

او تمام خرد جهان را داشت.

Every day, people came to him for advice and help.

هر روز مردم برای راهنمایی و کمک نزد او می‌آمدند.

But one day, Anansi had a selfish idea.

اما یک روز آنانسی فکری خودخواهانه کرد.

Why should I share my wisdom with everyone?

چرا باید خردم را با همه تقسیم کنم؟

I will keep it all for myself.

همه آن را برای خودم نگه می‌دارم.

So Anansi gathered all the wisdom he had.

پس آنانسی تمام خردی را که داشت جمع کرد.

He put it carefully into a big clay pot, and he closed the pot tightly.

آن را با دقت در یک کوزه بزرگ سفالی گذاشت و در کوزه را محکم بست.

Then he thought, "Where can I hide it?

بعد فکر کرد: «کجا می‌توانم آن را پنهان کنم؟

I need a place that nobody can reach."

به جایی نیاز دارم که هیچ‌کس نتواند به آن برسد.»

He looked around the village, and then he looked up.

او اطراف روستا را نگاه کرد و بعد به بالا نگاه کرد.

There was a very tall tree, with branches high above the ground.

درخت بسیار بلندی آنجا بود که شاخه‌هایش خیلی بالاتر از زمین قرار داشتند.

The tree was tall, and the sun was hot.

درخت بلند و آفتاب داغ بود.

Anansi tied the pot to a string, and he hung it in front of his stomach.

آنانسی کوزه را به ریسمانی بست و آن را جلوی شکمش آویزان کرد.

Then he began to climb.

سپس شروع به بالا رفتن کرد.

But the pot was heavy, and it hit the tree again and again.

اما کوزه سنگین بود و بارها به درخت می‌خورد.

Anansi slipped, and he fell back down.

آنانسی سر خورد و دوباره پایین افتاد.

His arms were tired, and the string hurt his hands.

بازوانش خسته بودند و ریسمان دست‌هایش را آزار می‌داد.

He tried again.

دوباره تلاش کرد.

He slipped again.

باز هم سر خورد.

His young son, Ntikuma, was watching from below.

پسر خردسالش، نتیکوما، از پایین او را تماشا می‌کرد.

Father, why don't you tie the pot on your back?

پدر، چرا کوزه را به پشتت نمی‌بندی؟

Then your hands will be free, and you can climb.

آن وقت دست‌هایت آزاد می‌شوند و می‌توانی بالا بروی.

Anansi stopped, and he looked at his son.

آنانسی ایستاد و به پسرش نگاه کرد.

At first, he said nothing.

در ابتدا چیزی نگفت.

He looked at the pot, and then he looked at his son again.

به کوزه نگاه کرد و سپس دوباره به پسرش نگاه کرد.

I thought I had all the wisdom in the world in this pot.

فکر می‌کردم تمام خرد جهان را در این کوزه دارم.

But my son has found something I did not think of.

اما پسرم چیزی را پیدا کرده که من به آن فکر نکرده بودم.

Anansi tied the pot to his back and climbed the tree.

آنانسی کوزه را به پشتش بست و از درخت بالا رفت.

At the top, he remembered that his son had seen a solution he had missed.

در بالای درخت به یاد آورد که پسرش راه‌حلی دیده بود که از چشم او پنهان مانده بود.

Anansi felt angry and ashamed at the same time.

آنانسی هم‌زمان احساس خشم و شرمندگی کرد.

He held the pot high above his head.

او کوزه را بالای سرش گرفت.

If wisdom cannot even help me, then I do not want to keep it!

اگر خرد حتی نمی‌تواند به من کمک کند، پس نمی‌خواهم آن را نگه دارم!

He threw the pot with all his strength.

کوزه را با تمام نیرو پرتاب کرد.

The pot hit a great rock, and it broke.

کوزه به سنگ بزرگی خورد و شکست.

All the wisdom came out, and it flew over the forest, the villages, and the fields.

تمام خرد بیرون آمد و بر فراز جنگل، روستاها و کشتزارها پرواز کرد.

It spread throughout the world.

در سراسر جهان پخش شد.

That is how wisdom came to be shared among people.

اینگونه خرد میان مردم تقسیم شد.

Since that day, every person has a little wisdom, and nobody has all of it.

از آن روز هر کس کمی خرد دارد و هیچ‌کس همه آن را ندارد.

End of the story.

پایان داستان.

Now, let’s dive into the language and break down some of the key vocabulary from the story.

حالا بیایید به زبان بپردازیم و چند واژه کلیدی داستان را بررسی کنیم.

Today we look at four words: wisdom, climb, break, and spread.

امروز چهار واژه را بررسی می‌کنیم: wisdom، climb، break و spread.

First, wisdom.

اول، wisdom.

Wisdom is the ability to make good decisions, because you have knowledge and experience.

Wisdom یعنی خرد یا توانایی تصمیم‌گیری خوب به کمک دانش و تجربه.

For example, "My grandmother gave me wise advice, and I learned from her wisdom."

برای مثال: «مادربزرگم به من نصیحتی عاقلانه کرد و من از خرد او آموختم.»

We also say words of wisdom for a short and useful piece of advice.

همچنین words of wisdom را برای یک نصیحت کوتاه و مفید به کار می‌بریم.

The adjective is wise.

صفت آن wise به معنی خردمند است.

Second, climb.

دوم، climb.

To climb means to go up something, like a tree, a hill, or a ladder.

Climb یعنی بالا رفتن از چیزی مانند درخت، تپه یا نردبان.

For example, "Anansi tried to climb the tall tree."

برای مثال: «آنانسی تلاش کرد از درخت بلند بالا برود.»

We often say climb up and climb down.

اغلب برای بالا رفتن climb up و برای پایین آمدن climb down می‌گوییم.

The b is silent in this word, so we say climb.

حرف b در این واژه تلفظ نمی‌شود، پس می‌گوییم climb.

Third, break.

سوم، break.

The past tense is broke, and the past participle is broken.

شکل گذشته broke و اسم مفعول broken است.

For example, "The pot broke," and "The pot is broken."

برای مثال: «کوزه شکست» و «کوزه شکسته است».

We use break for things that separate into pieces, or stop working.

Break را برای چیزهایی به کار می‌بریم که به قطعات جدا می‌شوند یا دیگر کار نمی‌کنند.

Fourth, spread.

چهارم، spread.

To spread means to go over a wider area, or to reach more people and places.

Spread یعنی در محدوده‌ای گسترده‌تر پخش شدن یا به افراد و مکان‌های بیشتری رسیدن.

For example, "The news spread quickly through the village."

برای مثال: «خبر به سرعت در روستا پخش شد.»

We also say spread the word, for example, "Please spread the word about our event."

همچنین spread the word می‌گوییم، برای مثال: «لطفا خبر رویداد ما را پخش کنید.»

The past tense is also spread, so the form does not change.

شکل گذشته نیز spread است، بنابراین شکل آن تغییر نمی‌کند.

Now a short challenge.

حالا یک تمرین کوتاه.

Which word means the ability to make good decisions, because of knowledge and experience?

کدام واژه به معنی توانایی تصمیم‌گیری خوب به کمک دانش و تجربه است؟

The answer is wisdom.

پاسخ wisdom است.

Complete this sentence: "Yesterday, the glass fell, and it ..."

این جمله را کامل کنید: «دیروز لیوان افتاد و _____».

The answer is broke.

پاسخ broke است.

Complete this sentence: "The story ... across the whole world."

این جمله را کامل کنید: «داستان در سراسر جهان _____».

The answer is spread, and notice that the past form is the same.

پاسخ spread است و توجه کنید که شکل گذشته همان است.

Complete this sentence: "The boy wanted to ... the tree."

این جمله را کامل کنید: «پسر می‌خواست از درخت _____».

The answer is climb.

پاسخ climb است.

Anansi wanted to keep wisdom in a pot, but in the end, it reached everyone.

آنانسی می‌خواست خرد را در کوزه نگه دارد، اما در پایان به همه رسید.

That is why the story still makes us think.

به همین دلیل این داستان هنوز ما را به فکر وامی‌دارد.

You can find the key words from this story on our website, yourenglishtoolbox.com.

واژه‌های کلیدی این داستان را در وب‌سایت ما yourenglishtoolbox.com پیدا می‌کنید.

There you can review the vocabulary, and the link is in the description.

آنجا می‌توانید واژگان را مرور کنید و پیوند در توضیحات است.

Thanks for listening to Short Stories with Peter.

از اینکه به Short Stories with Peter گوش دادید سپاسگزارم.